

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه شعراء (جله هفتم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۰/۰۱/۹۶

برای اینکه ان شاء الله از توفیقات ماه مبارک رجب بالاخص از زیارات این ماه بهره مند شویم، بدون زحمت و مشقت سفر زیارت همه‌ی اهل بیت (علیهم السلام)، به ویژه زیارت حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فی فرجه) نصیبمان شود، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه در ماه رجب ارتباط ما با قطب دایره‌ی امکان حضرت بقیه الله اعظم (عجل الله تعالی فی فرجه) بیش از پیش برقرار شود و نسیم مهدوی بر ما وزیده شود و قلب ما با انوار ایشان به صورت ویژه‌ای زنده شود، صلوات دیگری ختم بفرمایید.

ما در ماه رجب اگر بتوانیم دستمان را به دست امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه) بدهیم امید است که در ماه مبارک رمضان به شب قدر دست پیدا کنیم. برای اینکه این اتفاق برای همه به ویژه برای کسانی که برای شب قدر برنامه‌ریزی کرده‌اند و کسانی که برنامه‌ریزی نکرده‌اند (که این کار را بکنند) تحقق پیدا کند، صلوات دیگری ختم بفرمایید.

آیات ابتدایی سوره مبارکه شعراء را مروری می‌کنیم بعد به سراغ آیات دیگر می‌رویم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵)

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۶)

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

در رابطه با این آیات در جلسات گذشته مفصل صحبت کردیم. آیات مهمی است بالاخص برای ادامه مباحث، حتماً باید فهم شوند. ظاهراً هر کدام از انبیاء(علیهم السلام) که در سوره ذکر می‌شود، ذیل همین آیات ۱-۹ بحث می‌شوند. یعنی هر کدام از انبیاء(علیهم السلام) برای خود زوج کریمی هستند. دلیل این زوج کریم بودن این است که غیر از خداوند هر چه هست زوج است. یعنی به وسیله‌ی تجلیاتی که مخلوق دارد و به وسیله صحنه‌هایی که توسط مخلوقات نمایان شده است، در واقع در سوره «زوج کریم» را کار می‌کنیم.

«أَنْبَتْنَا» به دلیل به تدریج اتفاق افتادن است و «إِلَى الْأَرْضِ» به این دلیل است که همه این موارد بعد از هبوط اتفاق افتاده است. ظاهراً ما می‌توانیم همه آیات سوره را ذیل آیات ۷ و ۸ مطرح کنیم به این دلیل که هر کدام از این موارد می‌تواند به عنوان نماینده زوج کریم باشد. گفتیم پیام اصلی همه انبیاء(علیهم السلام) در سوره، «تقوا و اطاعت» است.

در این قسمت دو بار تقوا مطرح می‌شود، درابتدا «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ» و در ادامه «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۰۸)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)

البته حضرت نوح (علیه السلام) یک تقوا بیشتر دارد، اما این ترتیب برای بقیه انبیاء (علیهم السلام) نیز به همین شکل آمده است. در واقع تقواها به صورت فطری و شرعی هستند یعنی یکی فطری تر و دیگری شرعی تر است.

«تقوا» به معنای پروا است. مطابق فرمایش امیرالمومنین (علیه السلام): «در تقوا انسان باید هم برای انجام عملی دلیل داشته باشد و هم برای طرح یک فعلی اینگونه باشد». وقتی گفته می شود «ولا تتقون» یعنی آیا برای فعل خود دلیل ندارید، وقتی به این جا می رسند طبعاً مفعول تقوا، «الله» است. یعنی رضایت و عدم رضایت غیر خدا اصلاً اهمیت ندارد. اگر کسی بخواهد رضایت و عدم رضایت خداوند را در پیش گیرد، چاره‌ای جز اطاعت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و فرستاده خدا نمی ماند، بنابراین در آیه بعد می فرماید چون من برای شما رسول و امین هستم پس «اتقوا الله و اطیعوا رسول»، تقوا باید از خداوند باشد و دلیل و نشانه تقوا اطاعت از پیامبر است.

سوال: وقتی در همان ابتدا دعوت با «اتقوا الله» شروع می شود، یعنی مخاطب تقوا را می شناسد و می داند؟

- بله، اولاً معلوم می شود در هر قوم و ملتی که اینگونه دعوت با تقوا شروع شده است یعنی آن قوم و ملت تقوا را می شناسد و معلوم می شود تقوا مقوله‌ای فطری است. هر چه را وابسته به زمان و مکان نباشد و همه آن را بشناسند، آن را مقوله فطری می نامند که همراه با سرشت انسان است. البته سرشت نیز تعبیر دقیقی از فطرت نیست اما در نهاد انسان قرار داده شده است. این نشان می دهد هر کسی بر اساس دین فطری، تقوا دارد اما باید این تقوا را فعال کند و ارتقاء دهد یعنی متناسب با نیازها آن را ارتقا دهد و تقویت کند. در سوره مبارکه بقره خداوند می فرماید «ذالک الکتاب .. هدى للمتقين» حضرت علامه (ره) در این آیه می فرمایند این تقوا، «تقوای فطری» است یعنی آن تقوایی است که برای هر انسانی هنگام آمدن او در این دنیا در او نهادینه شده است و به امانت در او قرار داده شده است. جالبی این داستان این است که اگر شما امور فطری کل قرآن را جستجو کنید، در رأس همه‌ی آنها «تقوا» فطری محسوب می شود. یعنی فطری ترین مولفه قرآنی، تقوا است.

«تقوا» عبارتند از شناختی که انسان نسبت به یک وجودی غیر خود دارد که اتفاقاً هستی او وابسته به آن وجود است و لازم است نسبت به وجود یک سری کارها را انجام دهد و یک سری کارها را نیز انجام ندهد، به این تقوا می گویند. انسان به مرور عهد فطری خود را فراموش می کند بنابراین نیاز هست انبیاء (علیهم السلام) باشند و انسان را نسبت به امر فطری تذکر دهند. بعد که دو مرتبه «فاتقوا الله و اطیعوا» را مطرح می کند مانند این است که

پیامبران (علیهم السلام) انسان را به امر فطری درونی دلایت می دهند یعنی چیز جدیدی نمی خواهند بگویند بلکه می -
خواهند تا انسان ها همان چیزی که در خودشان وجود دارد را مراقبت کنند.

سوال: تقوا شناختی غیر از خود فرد است؟

- وقتی می گوئیم به کسی شناخت دارد، این شناخت در رابطه با خداوند است و بعد مربوط به خود انسان است. به این دلیل که مثلاً شما می گوئید من هستم، در واقع شما باید ابتدا معنای هست را بدانید، بعد من را به هست نسبت دهید. به طور طبیعی هر انسانی خداوند را بیشتر و زودتر از خود می شناسد. «من عرف نفس فقد عرف ربه»، حالا هر قدر این نفس شناسی بیشتر باشد، خداشناسی نیز بیشتر خواهد بود به این دلیل که این ها مثل خط موازی هستند و هر چه معرفت به نفس بیشتر باشد معرفت به خدا نیز بیشتر می شود، مثل این است که بگوئیم من هستم هر کس بیشتر شود، هست شناسی او بیشتر می شود.

سوال: بنابراین تقوا یکی است؟

- بله تقوای اول فطری است، تقوای دوم نیز فطری است. اصلاً تقوا امری فطری است و امری نیست که با شریعت آماده باشد.

سوال: مگر عمل به شریعت تقوا نیست؟

- مصادیق تقوا عمل به شریعت و امر و رأی، قوی تر و خیر و حسن است. در واقع فطری ترین عاملی که هر انسانی می فهمد، تقوا است و هر کسی تقوای خود را زیر سوال ببرد در واقع امر فطری را مخشوش می کند یعنی اگر کسی می توانست تقوا داشته باشد اما نداشت در واقع بر روی امر فطری حجاب پوشانده که به آن کفر گفته می شود. وقتی فطرت به واسطه عدم تقوای فطری پوشیده شود به آن «کفر» گفته می شود. هیچ وقت فطرت از بین نمی رود اما کفر در آن اتفاق می افتد، یعنی یک لایه روی فطرت قرار می گیرد. و البته ممکن است این لایه به وسیله حوادث و اتفاقات مختلف کنار زده شود و ایمان در فرد ظاهر شود. لذا شما هیچ کفاری را نمی توانید بگوئید این فرد حتماً تا آخر عمرش کافر می ماند زیرا ممکن است اتفاقی در او بیفتد و کفر او از بین برود. یعنی کفر هر انسان کفاری احتمال دارد قبل از اینکه از دنیا برود، از بین برود چون فطرت هرگز خاموش نمی شود اما روی آن پوشیده می شود و کافی است روی کفر دریده شود. لذا انبیاء (علیهم السلام) از هیچ کس ناامید نیستند. بماند که ما تا کسی یک گناه می کند از او ناامید می شویم!.. حتی ما از خودمان نیز گاهی اوقات ناامید می شویم. «یأس» بدترین و بزرگترین گناه

است به این دلیل که یأس به معنای عدم اعتقاد به فطرت است به همین دلیل اگر من یأس از رحمت خداوند داشته‌ام یعنی خداوند به من فطرت را عنایت نکرده است و این به این معنا است که فطرت می‌تواند خاموش شود. فطرت هرگز خاموش نمی‌شود کما اینکه عقل هرگز خاموش نمی‌شود. چرا که ممکن است گرد و غباری روی آن را بگیرد اما خاموش نمی‌شود. اگر حضرت نوح(علیه السلام) و همه انبیاء(علیهم السلام) را بارها و بارها زنده کنند و بمیرانند، امیدوار به هدایت انسان‌ها هستند. البته شما ممکن است بگویید مثال نقیض آن، سوره نوح و حرف‌هایی که خود حضرت نوح(علیه السلام) با مردم دارند است که باید آن مطالب و آیات را در جای خود مطرح کرد. یعنی حضرت نوح(علیه السلام) در آن آیات بیان می‌کنند که صفات این افراد و وضعیتشان شده است «لم یلدوا...» به همین دلیل از خدا می‌خواهد که تکلیف آنها را مشخص کند که با این مطالبی که ما مطرح کردیم متفاوت است.

سوال: اگر امکان دارد بحث تقوا را بیشتر باز کنید.

- هر انسانی چون خداشناس است و فطرت خداشناس دارد آن زمان که به خدا توجه می‌کند، مراقبتی در او ایجاد می‌شود که به آن مراقبت «تقوا» می‌گویند. چون همه انسان‌ها همیشه خداشناس هستند و از خداشناسی نمی‌توانند تغییر وضعیت دهند، پس همیشه تقوا در درون دارند منتها این تقوا پوشیده است. این موضوع را از این جهت بیان می‌کنیم که خیلی از دوستان معلم هستند و سر کلاس می‌روند و همواره با برخی از دانش‌آموزان خود مشکل دارند و آنها را انسان بد می‌دانند به دلیل شیطنت‌هایی که دارند و معتقد هستند که در این افراد به هیچ وجه امکان هدایت وجود ندارد. این موضوع درست نیست چون این دانش‌آموزان دارای فطرت هستند منتها غباری بر روی فطرت آنها نشسته است و معلم باید کاری کند این غبار را برطرف کند. ساختار فکری ما اینگونه است که اگر کسی بد شد، بد شد و نمی‌توان برای او کاری کرد، هدایت پذیر هم نیست! البته برای گفته‌های خود دلایل قرآنی نیز داریم. بله مادامی که کفر در وجود انسان هست برای او انذار کردن و انذار نکردن مساوی است. منتها باید کاری کرد که این کفر از بین برود.

سوال: چگونه می‌توان فهمید که تقوا در وجود ما وجود دارد؟

- تقوا در وجود همه انسان‌ها هست. بی‌دین کردن خود و بقیه کار درستی نیست. این مدل طرز فکرها اگر وارد خانواده شود، اصلاً درست نیست. یک اخلاق بدی که زوجین دارند این است که همسر او می‌گوید من می‌دانم او درست نمی‌شود. «من نمی‌دانم» چه کسی جرئت دارد این را بگوید که انسان درست نمی‌شود؟! هر کسی این حرف را بزند در واقع قائل به این شده است که انسان فطرت ندارد. مگر می‌شود ما به همین راحتی این جمله را بیان کنیم!

ممکن است آن فرد در اثر یک حادثه مرگ را در پیش چشم خود ببیند و به راه درست بازگردد یا ممکن است خوابی ببیند و خود را اصلاح کند. انبیاء(علیهم السلام) نسبت به انسان‌ها کاملاً خوش‌بین هستند به همین دلیل اگر بارها و بارها به دنیا بیایند، در حرف‌شان همان «فاتقوا الله و اطیعون» خواهد بود. جالبی این داستان آیه «فذكر ان نفع ذکر» است. ذیل این آیه دو قول وجود دارد:

۱. برخی گفته‌اند «ان» شرطی است یعنی اگر دیدی در جایی ذکر نفعی ندارد لازم نیست تذکر بدهی.

۲. حضرت علامه(ره) «ان» را مخفف از مصغره گرفتند، می‌فرمایند «فذكر، ان نفع الذکر» یعنی به طور قطع هر تذکری نفع دارد.

این دو دیدگاه است، مدل اول به این ترتیب است که رها کن این ذکر به کار نمی‌آید، در این صورت است که فرزند و همسر و دیگران بد خواهند شد. کافی است همین دیدگاه در یک زندگی باشد «من می‌دانم این فرد اصلاح شدنی نیست». جالب این است که انسان در رابطه با خود نیز اینگونه می‌اندیشد. من می‌دانم این اخلاق بد من هیچ‌گاه از من جدا نمی‌شود! درحالی که انسان مخلوق و مصنوع خداوند است و فطرت پاک دارد، حالا ممکن است به واسطه القایات محیط و آموزش‌های غلط یک پرده‌ای روی انسان کشیده شد، اما ان‌شاءالله حل می‌شود. اما از بلاها نترسید، مثلاً اگر زلزله‌ای شد و یا بلایی رخ داد، بدان همان دعای تو برای اصلاح است که محقق می‌شود.

سوال: تربیت و وارثت در این موضوع را می‌توان نادیده گرفت؟

- محیط و وارثت و مواردی از این دست کفرآور است اما خاموش کننده فطرت نیست. خیلی چیزها کفر بر است مثل بلاها البته ما از خداوند خواسته‌ایم هرگاه خواست ما را عقوبت کند، ما ضعیف هستیم و طوری با ما رفتار کند که اطلاق به عقوبت نشود. خداوند خیلی از عقوبت‌ها را برای ادب کردن قرار داده است. خداوند همه انسان‌ها را نبی یا نبی زاده خلق کرده است. چون همه فرزند حضرت آدم(علیه السلام) یا حضرت نوح(علیه السلام) خلق کرده است، همه ما پیامبرزاده هستیم و دارای فطرتی پاک هستیم.

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳)

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۲۶)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷)

أَتَنْبُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةٌ تَعْبَثُونَ (۱۲۸)

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹)

وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۳۱)

وَآتُوا الَّذِينَ آمَدَ كُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲)

آمَدَكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ (۱۳۳)

وَجَنَاتٍ وَعَيْونٍ (۱۳۴)

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵)

قَالُوا سِوَاءَ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶)

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷)

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸)

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

در برخی قوم‌ها گناهان یا اتفاقات به صورت جمع رخ می‌دهد. قومی که در این قسمت یاد می‌کند، قوم عاد است. این قوم به این صورت بودند که بدون هیچ دلیلی و به عنوان تفاخر بناهایی را می‌سازند. امروز هم از این افراد در

اطراف خود هم دیده‌اید. افرادی که بدون هیچ دلیلی و از سر تفاخر تزئیناتی را در بنای خود استفاده می‌کند تا نشان دهند که ثروتمند هستند.

در واقع این افراد به عبث و امر بی فایده‌ای بناهایی را ایجاد می‌کردند. این مطالب مربوط به انسان کنونی نیست بلکه مربوط به انسان‌های اولیه‌ای است که از غارنشینی به سمت شهرنشینی آمده‌اند. این افراد به سمت کاخ‌هایی کشیده شدند که این کاخ‌ها از نظر آنها هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و این افراد باور دارند که هرگز از این دنیا نخواهند رفت.

سوال: چند جا در قرآن به «ذره‌م: رها کن» اشاره شده است و به پیامبر امر شده است، اینکه انسان به چه حالی در می‌آید که این امر به پیامبر می‌شود؟

- در جاهای از قرآن به پیامبر امر شده است که رها کند (که البته در این سوره نیز به «ذره‌م» اشاره شده است که ان‌شالله به آن می‌رسیم و آن‌وقت در این رابطه بحث می‌کنیم)، اما اینکه وضعیت انسان به چه نحوی در می‌آید که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر رها کردن انسان می‌شود؛ اولاً مطلبی که شما می‌فرمایید تأیید حرف بنده است که باید به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر کند که «ذره‌م» و اگر امر صورت نگیرد، پیامبر انسان‌ها را رها نمی‌کند، یا مثلاً به همه انبیاء (علیهم السلام) وقتی می‌خواهند قومشان را هلاک کنند امر می‌کنند که بروید و آنها را رها کنید، حتی باید به آنها امر شود تا قوم خود را رها کنند.

قلب انسان می‌تواند داد و ستد غیبی نداشته باشد و بر روی آن مهر بخورد. به طور طبیعی می‌تواند بخورد، اما حوادث و بلاها و رخدادها می‌تواند در برهه‌هایی این قلب را تکان دهد و انسان می‌تواند وقتی قلبش تکان خورد به سمت گناه نرود.

سوال: به نظر می‌رسد این «ذرنی»‌های قرآن به معنای «رها کن» نیست به این معنا است که بیش از تذکر لازم نیست شما تلاش کنید. یعنی ذرنی به معنای رها کن این فرد اصلاح نمی‌شود، نیست و این «ذرنی‌ها» به معنای ترک ابلاغ نیست.

- این حرفی که شما می‌زنید با آیات ابتدای سوره سازگار است و اینکه کسانی که مومن نمی‌شوند باعث بخوع پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شود. امرهایی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شود، یک دسته امر است و جالب این است که اگر شما بخواهید امرهای انبیاء (علیهم السلام) را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقایسه کنید، انبیاء (علیهم السلام)

یکسری امرهای خاصی داشته‌اند مثلاً ده تا امر انبیاء(علیهم السلام) داشتند اما پیامبر(صل الله علیه و آله) مثلاً سی امر دارند که این مربوط به پیچیدگی و حساسیت زمان ایشان است که در جای خود نیاز به بحث دارد.

۱. اولین ایراد قوم عاد در سکنا گزینی آنها بوده است. در واقع در این آیات کفرهایی که قلب را از حالت سلیم خارج می‌کند را بیان می‌کند، اگر قلبی جایی سکونت گرفت که احساس کرد مرگ در آنجا وجود ندارد و یا در آن مرگ را تعبیه نکرد به هر دلیلی یعنی نیامده است که برود و آمده است که بماند، این فرد به آسیب قوم عاد دچار شده است.

۲. دومین ایراد قوم عاد این است که روحیه «بطش» در این افراد وجود دارد یعنی افرادی‌هایی که حالت‌های عصبی و تعصبی نسبت به یک چیزی دارند. تعصب یعنی وقتی می‌خواهند در رابطه با حادثه‌ای یا گناهی قضاوت کنند خیلی بیشتر از آن حدی که لازم است مجازات می‌کنند و به این حالت «بطش» گفته می‌شود. این حالت بطش جباریت است، مثلاً فردی وعده کرد و سر وعده نیامد، یا پولی قرض گرفته است و آن را پس نداده است و یا بنا بود خریدی بکند، ولی این کار را نکرد، بنا بود غذا درست کند، درست نکرده است. هر خطایی یک حد مجازات دارد و بیش از آن درست نیست، هر کس بیش از حد مجازات، مجازات کرد بطش جبارین دارد، این موضوع خیلی هم کار عجیبی نیست. البته ممکن است گاهی فرهنگ یک جامعه‌ای باشد و تبدیل به صفت شود. مثلاً در فلان شهر مردها همسران خود را کتک می‌زنند. یک موقع بطش جبارین تبدیل به فرهنگ عمومی می‌شود. مثل اینکه وقتی تصادفی رخ می‌دهد و هر دو طرف از ماشین پیاده شوند و با هم خوش رفتاری کنند کار عجیبی انجام شده است. این صفات مربوط به قوم عاد است و اگر در جامعه این صفات وجود داشته باشد افراد این جامعه در قیامت با قوم عاد در یک جا قرار خواهند گرفت. در طرف مقابل اگر کسی تقوایی در این حد داشته باشد در کنار حضرت هود(علیه السلام) قرار خواهد گرفت، البته این مشکلی ندارد ولی احتمالاً ما توقع داریم کنار خاتم انبیا(صل الله علیه) قرار بگیریم، بنابراین باید سطح خود را افزایش دهیم. یعنی اگر کسی در خود دید که بطش جبارین ندارد و یاد مرگ نیز هست و سُکنی گزینی او نیز بر اساس آخرت گرایی است این فرد به تقوای حضرت هود(علیه السلام) می‌رسد. به هر حال تقوا درجه‌بندی دارد و البته عذاب هم طبقه‌بندی دارد و هر کس به اندازه آنچه کسب کرده است بدست می‌آورد.

نوع ایرادتی که به صورت زوجی گفته می‌شود به هم وابسته هستند، یعنی وقتی انسان به سمت سکنی‌گزینی غیر آخرت‌گرایانه برود حتماً بطش او و بطش جبارین خواهد بود.

سوال: یعنی اگر کسی یاد مرگ داشته باشد، بطش جبارین نخواهد داشت؟

- خیر، به این دلیل که این دنیا را در نظر ندارد، کلا یاد مرگ بلاها و مصیبت‌های این دنیا را مسخره می‌کند مدت زمانی که در این دنیا انسان به مدت محدود زندگی می‌کند، تمام می‌شود. مصایب دنیا ساده نیست ولی مسخره است.

سوال: چرا یکسری افراد که دارای تقوا هستند ولی دارای بطش جبارین نیز هستند؟

- فکر نمی‌کنم، کسی تقوا داشته باشد و بطش جبارین هم داشته باشد. کسی که تقوا داشته باشد و بعد جای خداوند مجازات کند! مجازات برای انسان نیست. من فقط می‌توانم برای تنبیه طرف مقابل کاری کنم ولی حق مجازات ندارم. من حق ندارم فرزند خود را اذیت کند. البته خداوند تربیت این فرزند را به والدین سپرده است و در این راستا ممکن است فرزند را تنبیه کند. حالا اگر خداوند به والدین اجازه داده باشد که فرزندان خود را کتک بزنند خوب در راستای حکم خداوند این اتفاق می‌افتد ولی انسان‌ها نمی‌توانند به خواست خود فرزندان را مجازات کنند، مگر تو خدا هستی و می‌توانی جای خدا مجازات کنی، مگر اینکه از جانب خداوند اجازه داشته باشد. و این یعنی تقوا، تقوا کلمه عجیبی است و به این معنا است که انسان از خود مراقبت کند تا خدایی نکند. انسان باید بنده باشد.

سوال: یعنی هیچ کس در هیچ زمینه‌ای نباید تنبیه کند؟

- اگر خداوند اجازه داده باشد مشکلی ندارد. اگر اجازه نداده باشد این کار را نمی‌کنند. مثلا در برهه‌ای از زمان موضوع انتخابات مطرح است و شما به سمت رقم زدن حماسه‌سازترین اتفاق عالم می‌روید. شما حق ندارید بسیاری از حرف‌ها را بزنید و کسان زیادی را مجازات کنیم. خیلی چیزها را انتقال دهیم، ما بنده هستیم و باید بندگی کنیم، کاری که گفته‌اند را می‌کنیم و کاری را که نگفته‌اند انجام نمی‌دهیم. ما حق نداریم جای خداوند بنشینیم. این طور هم نیست که ابتدا مجوز شرعی را درست کنیم و بعد به تخریب افراد پردازیم. باید حتما حکم داشته باشیم. این کارهایی که افراد می‌کنند کارهای خوبی نیست. یعنی بر مدار تقوا نیست.

ما خداوند را هر جایی که به ما امداد دهد، می‌توانیم ببینیم. این امدادها مثل بنین و انعام هستند. در زمان کنونی انعام را می‌توان وسایل نقلیه در نظر گرفت.

سوره شعراء سوره‌ی بسیار عجیبی است. تک تک اقوام را ذکر می‌کند و در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ»

«آیه» در واقع آدرس خداوند است و جایی است که انسان با مراجعه به آن خداوند را می‌تواند ملاقات کند. آیه محل‌ها و موقعیت‌هایی است که انسان می‌تواند به آن رجوع کند و حقایق را و خداوند را ملاقات کند. آیه مثل مسجد است. حال آن اینگونه است. آیه مانند مشهد الرضا است. ویژگی‌های آیه عبارتند از:

۱. اینکه حرم دارد و مشخص است و دقیقا معلوم است که کجا است.

۲. قابلیت رجوع دارد و انسان می‌تواند به آن رجوع کند. می‌توان در آن دید و شنید و خواند.

۳. همین که وارد آن می‌شوید، خداوند را ملاقات می‌کنید. محل میقات انسان با خداوند است.

هر کدام از این انبیاء(علیهم السلام) بیتی در زمین بنا کردند مانند بیت و خانواده و اهل بیت هود(علیه السلام)، می‌توانید مراجعه کنید و دق الباب کنید و عضویت خود را به این بیت اعلام کنید و خداوند را در آن منظر و رصدگاه ملاقات کنید. این می‌شود «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً». بنابراین دانستن دقیقا اینکه نوح(علیه السلام) چه خصوصیتی داشتند، صالح (علیه السلام) و هود(علیه السلام) چه خصوصیتی داشتند، مهم می‌شود. باید همه همین کار را انجام بدهند تا این تقوا محقق شود. تقوا یکباره بدست نمی‌آید. انسان نمی‌تواند یکباره به تقوایی برسد که به در خانه پیامبر خاتم(صل الله علیه و آله) برود و اذن دخول بخواهد. اصحاب کساء کسانی هستند که آدرس همه انبیاء(علیهم السلام) را داشتند به همین دلیل اصحاب کساء هستند. یعنی توانسته‌اند زیر یک عبا بروند. حالا ما هم می‌توانیم به زیر این عبا برویم با این شرط که از مسیر انبیاء(علیهم السلام) وارد شویم.

جالب این است که هر کدام از این اقوام تنها نبی خود را تکذیب کردند اما خداوند می‌فرماید: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ»

یعنی ثمود هر چه پیامبر قبل بعد خود بوده است را تکذیب کرده است به این می‌گویند «مقام فعل» و نه مقام عمل. مقام فعل یعنی اگر این قوم در زمان انبیاء(علیهم السلام) قبل یا بعد هم می‌بودند، پیامبران دیگر را نیز تکذیب می‌کردند. مقام فعل یعنی هستند کسانی که اگر آنها را به زمان قوم ثمود منتقل کنید، پیامبر قوم ثمود را نیز تکذیب می‌کنند. به این قام فعل می‌گویند. به دلیل اینکه این فرد وقتی یک نبی را تکذیب می‌کند، اگر بیش از این نبی‌ای باشد، آن را نیز تکذیب می‌کند.

سوال: چه صفتی منجر به تکذیب رسول می‌شود؟

- ازاینکه افراد دارای پیش فرض‌هایی هستند و براساس این پیش فرض‌ها مسائل را تحلیل می‌کنند.

سوال: مبنای عدم تغییر پیش فرض‌ها چیست؟

- اینکه افراد اگر پیش فرض‌های خود را تغییر دهند و منفعت‌های مادی را کنار بگذارند. باید بسیاری از سبک زندگی‌های خود را کنار بگذارند. انسان ترس از تغییر دارد. یعنی انسان گرفتار سه موضوع است:

۱. ترس

۲. ضعف

۳. جهل

یعنی یا منفعت را واقعا نمی‌فهمد و یا می‌ترسد تغییر دهد و یا در این موضوع ضعف دارد. مثلا هرکس برای درک ماه رجب و درک ۲۷ رجب که یکی از اعیاد بزرگ است، بزرگترین عیبی که دارد را شناسایی کند و از آن عیب هجرت کند. روش آن نیز این است که نترسد. ممکن است مجبور بشود از کسانی عذرخواهی کند و یا اینکه قرضی را پس دهد و این تغییر ممکن است کل زندگی او را تغییر دهد، اما از این تغییر نباید بترسد. مثلا ما کشف کردیم بزرگترین عیب ما عدم اهتمام به دوستان است. بنابراین باید لیستی از دوستان را تهیه کنیم و احوال آنها را جویا شوم. مدل جهل به این صورت است که از روی جهل این اتفاق برای او می‌افتد.

سوال: این خط اختلال از کجا ناشی می‌شود؟

- در اینجا که انسان به دانسته‌های خود خوب عمل نمی‌کند از روی اهمال و یا ترس است. عمدتا دلیل آن اهمال و تنبلی است، یعنی فرد باور نمی‌کند. یعنی اگر به او گفته شود که امام صادق (علیه السلام) فرمودند اگر به آنچه می‌دانی عملی کنی، ما سعادت تو را تضمین می‌کنیم، باور نمی‌کند! یعنی احساس می‌کند سعادت و شقاوت امری است که به این سهولیت به دست نمی‌آید.

ترس زمانی است که فرد می‌گوید من اگر به آنچه می‌دانم عمل کنم که باید از خیلی چیزها دست بکشم. در واقع ترس از، از دست دادن موقعیت‌ها و منفعت‌های دنیایی. مثلا بسیاری از افراد در شغل‌ها و پست‌هایی که دارند با خطاهای انسان‌ها مواجه می‌شوند و می‌ترسند آن را بازگو کنند. البته من نمی‌گویم که حتما بگویند بلکه باید با افراد عاقل مشورت کنند و طی یک مدار عقلانی عمل کنند. الزما اینطور نیست که انسان هر چیزی را که فهمید باید انجام دهد اما ترس عامل بسیار بدی در زندگی است. هر کدام از من و شما تصور کنیم که امام زمان (عجل الله تعالی) به ما

ماموریت دهد که در شهر دیگری زندگی کنیم این فرض یا ناممکن است و یا خیلی سخت است. ترس تغییر وضعیت موجود برای بعضی‌ها کشنده است.

در واقع همان قانون نیوتون است که هر کسی در هر وضعیتی که هست، دوست دارد در همان وضعیت بماند و تمایل ندارد که تغییر کند و از آن وضعیت خارج شود. ما یکی از کارهایی که می‌کنیم این است که خود را در معرض تغییرات جدید قرار می‌دهیم، تلاش جدید، وضعیت جدید. کسانی که انفاق‌های جدی می‌کنند حتی در حدی انفاق می‌کند که ممکن است با دست تنگی‌های شدیدی مواجه شود. می‌شود کسی در یک شهری زندگی کند اما موطن آن شهر نباشد. یعنی قصد وطن خود را آن شهر قرار ندهد و قصد وطن را همان جایی در نظر بگیرد که خداوند هست. ما باید اینگونه شویم. ما باید کمر همت ببندیم و ماموریت را هر جا که بود قبول کنیم. بالای شهر یا پایین شهر، آمریکا یا آفریقا و یا افغانستان.. برخی اینگونه هستند که از یک محدوده‌ای نمی‌توانند خارج شوند. این حالت‌های ایستایی خیلی بد است. انسان را بد می‌کند. برای خروج از این ترس و این حالت‌های ایستایی باید به تدریج خود را وارد محیط کرد.

سوال: توجه به آخرت و مرگ همه این ترس‌ها را از بین می‌برد؟

- بله، اگر مرگ برای کسی سهل باشد همه این ترس‌ها را از بین می‌برد. بزرگترین ترس آدمی مرگ است و اگر کسی این ترس را از بین ببرد، حریف تمام ترس‌ها می‌شود.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۴۴)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵)

أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (۱۴۶)

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۷)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸)

قوم ثمود خیلی قوم عجیبی بودند. در آن زمان تکنولوژی حفر کردن کوه و ساختن خانه‌های چند طبقه در کوه را داشتند. یعنی مثلاً از کوه خانه‌های چند طبقه درست می‌کردند. در یمن جایی هست که مشکوک است به این که مربوط به قوم ثمود است. خانه‌های بسیار عجیبی است. ماهرانه خانه‌هایی را در کوه ایجاد کردند. خداوند در این آیات نمی‌خواهد بگوید چرا خانه می‌سازید بلکه انسان را متوجه این موضوع می‌کند که چرا آنها فکر می‌کنند همیشه در این دنیا هستند. چرا فکر می‌کنید ایمن هستید.

بشر هرچه به سمت پیشرفت می‌رود هم عمرش کم می‌شود و هم قدرت او کمتر شده است اما ادعای او بیشتر شده است! یعنی در آن زمان عمرهای طولانی داشته‌اند. برخی می‌گویند بالای ۶۰۰ سال و جنه‌های بزرگی داشته‌اند. در مورد قوم عاد می‌گویند که حدود ۴ یا ۵ متر بوده‌اند با اندامی بزرگ. اینکه این افراد توانسته‌اند کوه را سوراخ کنند یعنی قدرت بالایی داشته‌اند. اینکه عمرهای طولانی داشته‌اند یعنی ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال به هر حال یک روزی می‌میرد. الان عمرهای ۵۰ یا ۶۰ سال، نسبت به انسان‌های آن زمان عمر زیادی نیست. خدا را شکر عمرهای ما کوتاه است و می‌شود امید داشت که آخرت گرا شویم. همین عمر کوتاه داشتن ما را به هدایت نزدیک می‌کند.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۵۰)

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱)

در قوم ثمود موضوع اسراف مطرح می‌شود. ما برای اسراف، بریز و به پاش را مطرح می‌کنیم در حالیکه در قرآن برای آن واژه‌ی دیگری را مطرح می‌کند. اسراف معنای وسیع‌تری دارد. اسراف یعنی انسان یک نعمتی داشته باشد که از آن نعمت به صورت افراطی و یا تفریطی استفاده کند و مصادیق آن نیز بسیار فراوان است.

ادامه مطالب را به جلسه بعد موکول می‌کنیم. ان شاء الله موانع فیض ما در اتصال به حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فی فرجه) برداشته شود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات